

# در باره پناهندگی: زمینه ها و پیامدها

گفتگوی سیروس ملکی با مهرداد درویش پور

[این گفتگو را مشاهده کنید](#)

## پس از قتل عام پاریس: خشم، انزجار، اقدام

بیانیه attac

برگردان از آلمانی: کامران صادقی

پس از قتل عام پاریس، اعضا و حامیان آتاک، در هماهنگی با جامعه فرانسه نسبت به تنفر کور و مرگبار احساس انزجار و خشم دارند.

آتاک همبستگی کامل خود را با قربانیان و خانواده‌های آنان اعلام می‌کند. انسان‌هایی که عصر روز جمعه به قتل رسیدند به حق در پی همدمی، دوستی، هنرو یک زندگی آزاد بودند. هم چیزهایی که این قاتلین در پوشش درکی متعصبانه از دین در صدد نابودی آن هستند.

با وجود تاثیر خاطر و غم و اندوهمان حاضر نیستیم در مقابل ترور تسلیم شویم. ما جامعه مبتنی بر ترس و ننگ را که در جستجوی سپر بلاست، رد می‌کنیم. ما بر عزم خود تأکید داریم که همچنان آمد و شد کنیم، کار کنیم، تفریح کنیم، دور هم جمع شویم و آزادانه به مبارزه ادامه دهیم.

به ما گفته می‌شود که "فرانسه در جنگ است". اما این جنگ ما نیست: پس از فاجعه آمریکا در عراق و افغانستان، مداخلات نظامی اخیر فرانسه در عراق، لیبی، سوریه، مالی، چاد، نیجریه و جمهوری آفریقای مرکزی باعث بی ثبات شدن این مناطق گردیده به موج

پناهندگان ومهاجرانی دامن میزند که در برخورد به دژ اروپا اجسادشان به سواحل ما می رسند. نابرابریها و تاخت وتازها شیرازه جوامع را می درند و آنها را علیه یکدیگر بسیج می کنند.

القاعده یا داعش نیروی غیر انسانی خود را از این بیعدالتی ها کسب می کنند. این جنگ منجر به صلح نمی شود، چرا که صلح بدون عدالت وجود ندارد. برای پایان دادن به این جنگ، لازم است که جوامع ما به حرص و آز خود برای قدرت، تسلیحات، نفت، اورانیوم و فلزات کمیاب، پایان بخشند.

فراسوی ریشه های اجتماعی و اقتصادی که درماندگی و اعمال جنون آمیز را سیراب می کند، با "ابتذال شر"\* روبروئیم: انسانیت هرگز از خطر سقوط به بربریت مصون نیست، وقتی که عده ای تصمیم میگیرند حرمت انسان به عنوان انسان را نادیده بگیرند.

ما باید بیش از گذشته علیه امپریالیسم، امپریالیسم "انساندوستانه"، علیه تولید گرائی ویرانگر و برای جوامعی که در آنها اعتدال، آزادی و برابری حاکم است، مبارزه کنیم.

ما از پیش هرگونه تحدید حق تظاهرات و حق مبارزه علیه این جهان منحط و برای جهانی دیگر را که پیوند خلق های جنوب و شمال به ارمغان بیاورد، رد می کنیم.

ما از ۲۹ نوامبر تا ۱۲ دسامبر به مناسبت COP ۲۱\*\* در پاریس، با بسیج نیروهای خود نشان می دهیم که یک جهان دیگر ممکن، ضروری و میرم است.

آتاک فرانسه ۱۴.۱۱.۲۰۱۵

<https://france.attac.org/actus-et-medias/salle-de-presse/article/apres-les-massacres-de-paris-epouvante-revolte-action>

---

\* تیترا کتابی است از هانا آرنت

\*\* کنفرانس تغییرات اقلیمی سازمان ملل، ۲۰۱۵ در پاریس

# فرانسه می‌تواند موقعیت خود را تنها با استعمار مستعمرات سابق حفظ کند

✘ برگردانِ کامران صادقی

دولت فرانسه از مستعمرات سابق خود سالانه ۴۴۰ میلیارد دلار مالیات می‌گیرد. رئیس‌جمهور سابق فرانسه هشدار میدهد که برای تبدیل نشدن به کشوری از نظر اقتصادی بی‌اهمیت، فرانسه به این درآمد وابسته است.

این نمونه نشان می‌دهد که یک دنیای عادلانه به سختی ممکن است، چرا که قدرت‌های استعماری پیشین به ادامه استعمار وابسته شده‌اند.

در سال‌های دهه پنجاه و شصت، مستعمرات آفریقائی فرانسه تصمیم به استقلال گرفتند. حکومت فرانسه بیانیه‌های استقلال این مستعمرات را ظاهراً به رسمیت شناخت، اما خواستار آن شد که آن‌ها «پیمان تداوم موقعیت استعماری» (Pakt zur Fortsetzung der Kolonialisierung) را امضاء کنند. با این پیمان آن‌ها متعهد می‌شدند، ارزش استعماری فرانسه (FCFA) را برای مستعمرات فرانسه در آفریقا را به کار گیرند، مدارس و سیستم نظامی فرانسوی را حفظ کرده و زبان فرانسه را به عنوان زبان اداری نگه دارند.

بر اساس چنین قانونی ۱۴ کشور آفریقائی همچنان موظفند حدود ۸۵ درصد ذخائر ارزی خود را در بانک‌های فرانسه نگهداری کنند. در آنجا تحت نظارت مستقیم وزارت دارائی فرانسه هستند. کشورهای مربوطه به این بخش از ذخائر خود دسترسی ندارند. در صورتی که ۱۵ درصد باقی‌مانده ذخائر احتیاجاتشان را برطرف نکند، مجبورند وجوه مورد احتیاج را به نرخ رسمی بهره بازار از وزارت دارائی فرانسه قرض کنند. بر این منوال پاریس از سال ۱۹۶۱ ذخائر ارزی کشورهای بنین، بورکینافاسو، گینه بیسائو، ساحل عاج، مالی، نیجر، سنگال، توگو، کامرون، جمهوری آفریقای مرکزی، چاد، کنگو، گینه استوائی و

گابون را کنترل می کند.

افزون بر این، بنا به گزارش مشروح Silicon Africa<sup>x</sup>، کشورهای مذکور باید سالانه "قروض استعماری" خود را در قبال زیر ساخت های ایجاد شده توسط فرانسه، به پاریس بپردازند. به این ترتیب فرانسه سالانه در مجموع ۴۴۰ میلیارد دلار بدست می آورد. همچنین فرانسه دارای حق پیش خرید تمام مواد خامی است که تازه کشف می شوند. و بلاخره هنگام انعقاد قراردادهای، شرکت های فرانسوی باید حق تقدم داشته باشند. نتیجه اینکه در اغلب مستعمرات سابق فرانسه ثروت های مالی در بخش تدارکات، مالی، حمل و نقل، انرژی و کشاورزی در دست کنسرن های فرانسوی است.

رهبران کشورهای نامبرده چاره ای جز گردن نهادن به این خواست ها ندارند. در صورت امتناع، خطر سوء قصد یا کودتا آنها را تهدید می کند. در ۵۰ سال گذشته، در ۲۶ کشور آفریقائی، ۶۷ بار چنین عملیاتی به وقوع پیوسته است.

یک مثال در این مورد رئیس جمهور کشور آفریقای غربی توگو، Sylvanus Olympio است. او از امضاء "پیمان تداوم موقعیت استعماری" امتناع کرد. اما فرانسه اصرار داشت که توگو موظف است به خاطر زیرساخت هایی که فرانسه در دوران استعمار در آن کشور ایجاد کرده، خسارت بپردازد. میزان این خسارت سالانه ۴۰ درصد بودجه سال ۱۹۶۳ توگو بود و به سرعت کشور تازه به استقلال رسیده را به مرز ورشکستگی اقتصادی کشاند.

به علاوه رئیس جمهور جدید توگو تصمیم گرفت ارز استعماری فرانسه FCFA را لغو کرده، پول ملی کشور خود را چاپ کند. تنها سه روز پس از اتخاذ این تصمیم، حکومت جدید توسط گروهی از لژیونرهای خارجی سرنگون شد و رئیس جمهور به قتل رسید. به گزارش روزنامه انگلیسی تلگراف رهبر لژیونرها، Gnassingbe Eyadema، به خاطر این سوء قصد مبلغی معادل ۵۵۰ یورو از سفارت فرانسه دریافت کرد. چهار سال بعد او با حمایت پاریس رئیس جمهور جدید توگو شد. او دیکتاتوری مستبدانه ای حاکم کرد و تا زمان مرگش در سال ۲۰۰۵ در قدرت باقی ماند.

در سال های پس از آن حکومت پاریس بارها به لژیونرهای خارجی متوسل شد تا حکومت های سرکش در مستعمرات سابق را سرنگون کند. بدین ترتیب اولین رئیس جمهور، جمهوری آفریقای مرکزی، David Dacko، در سال ۱۹۶۶ توسط اعضاء سابق لژیون خارجی سرنگون شد. همچنین رئیس

جمهور بورکینا فاسو، Maurice Yameogo، و رئیس جمهور بنین، Mathieu Kerekou، به این سرنوشت دچار شدند. و همینطور اولین رئیس جمهور، جمهوری مالی، Modiba Keita، در سال ۱۹۶۸ قربانی کودتای لژیونرهای سابق گردید. او هم مدت کوتاهی قبل از آن تصمیم گرفته بود ارز استعماری فرانسه را لغو کند.

برعکس فرانسه، قدرت‌های دیگر استعماری از کاربرد این قبیل اقدام‌ها صرف‌نظر کردند. پیش از آن انگلستان از جریان انقلاب ۱۷۶۳ آمریکا درس گرفته بود. محرک انقلاب تصمیم انگلستان مبنی بر تحمیل مخارج جنگ تازه پایان یافته فرانسه- و هندوستان به مستعمرات آمریکائی بود. اعتراض علیه این تصمیم منجر به "تی پارتی بوستون" و در نهایت جنگ استقلال و تاسیس ایالات متحده در سال ۱۷۷۶ گردید. ۱۷۷۸ پارلمان انگلستان قانون مالیات مستعمرات (Taxation of Colonies Act) را تصویب کرد. با این قانون انگلستان از وصول مالیات و عوارض در مستعمرات آمریکائی و هند غربی صرف‌نظر کرد. همین امر در مورد مستعمرات سابق، استرالیا و کانادا، اجرا شد. گرچه این کشورها هنوز هم عضو «اتحادیه کشورهای مشترک المنافع» هستند و به طور فرمال تحت حمایت خانواده سلطنتی انگلستان قرار دارند، اما از زمان اعلام استقلال در اوائل قرن بیستم، امور مالیاتی در انحصار حکومت‌های آنها است.

هلند نیز به عنوان قدرت استعماری سابق، هیچگونه مالیاتی از مناطق تحت نفوذ گذشته خود در آمریکای جنوبی و آسیای جنوب شرقی دریافت نمی‌کند. در اوائل قرن بیستم وضعیت مالی کشورهای آسیای جنوب شرقی به دلیل جنگ‌های ویرانگر چنان فلاکت بار بود که هلند می‌بایستی به حمایت مالی از آنها می‌پرداخت. پیش از آن در اوائل قرن نوزدهم هلند بخش بزرگی از مستعمرات خود را از دست داده بود. آخرین بار در اکتبر ۲۰۱۰ آنتیل هلند جدا شد. تنها جزائر کاریبیک، Aruba, Curacao, و Sint Maarten هنوز بخشی از کشور پادشاهی هلند هستند.

در مقابل نخبگان سیاسی فرانسه به هیچ وجه در فکر آن نیستند که میراث دوران استعماری را از بین ببرند و مستعمرات گذشته را به استقلال کامل برسانند. به نظر می‌رسد که بدون وجوه دریافتی از آفریقا، در پاریس هراس درغلطیدن به وضعیت کشوری به لحاظ اقتصادی بی‌اهمیت غلبه دارد. به قول رئیس‌جمهور پیشین فرانسه ژاک ژیراک در سال ۲۰۰۸: "بدون آفریقا فرانسه به سطح یک کشور جهان سومی نزول می‌کند."

# هدف مسکو: تحمیل راه حل برای منطقه طبق شرایط روسیه

راغده درغام\*

ترجمه حماد شیبانی

تازه چه خبر؟ دوهفته بعد از شروع عملیات نظامی روسیه در سوریه، جایگاه آمریکا، دول اتحادیه اروپا و حکومت‌های عرب کجاست؟

روسیه عملیات نظامی خود را در سوریه تحت عنوان “مبارزه با تروریسم” آغاز کرد. هرچند نخست ارتش آزاد سوریه در این تقسیم بندی قرار نداشت، اما از همان ابتدا شک و تردید در مورد اهداف این یورش وجود داشت و فرضیات و اتهامات بسیاری درباره این که روسیه به جای تمرکز علیه “داعش” و “النصره” هم مخالفان دولت سوریه را هدف قرارداده است، فضای رسانه ها را اشغال کرد.

مسکو نیازی به این نداشت که کسی هدف اقدامات نظامی را جنگ علیه “تروریسم” ارزیابی کند. از اول با صراحت گفته بود که کمک به رژیم اسد پایه اصلی این دخالت نظامی است. به اطلاع دول درگیر رسانده بود که اهداف استراتژیکی دوگانه ای را دنبال می کند: ایجاد پوشش هوایی برای پشتیبانی از نیروهای رژیم اسد در مقابل مخالفانش برای آن که در آیند سوریه نقش یک بازیگر فعال را داشته باشد. این هدف اول او بود، لااقل درحالت تقسیم سوریه. هدف دوم نابود کردن گروههای تروریستی فعال در سوریه بود، پیش از آن که شرایط باعث شود این گروهها به دل خاک این کشور و یا همسایگان

مسلمان‌نش یعنی جمهور "ستان" های پنجگانه منتقل شوند.

سکوت نسبی کشورهای عربی در رابطه با دخالت نظامی روسیه در سوریه، همینطور اظهار نظر "سامی شکری" وزیر خارجۀ مصر حاوی خوشامدگویی به حمله های نظامی روسیه علیه مواضع داعش، دلایل خود را داراست. درک مواضع عربها ساده نیست، مواضع علنی آنها مبتنی بر رفتن اسد است حال آن که روسها خواستار بقای او هستند. در این باره دو نظر مطرح است؛ یا دولتهای تعیین کنندۀ دنیای عرب بطور ضمنی روی اولویت دادن به نابودی "داعش" به عنوان نیروی تهدیدکنندۀ موجودیت همه شان، به توافق رسیده اند، حتی به بهای تقویت رژیم دمشق به شمول ماندن موقت اسد. که در این حالت باید گفت آنها به این باور رسیده اند که از "گر" اسد عبور کنند و دیگر از این پیش شرط که رفتن یا ماندن اسد موضوع محوری است دم نزنند. و یا این که این دسته از کشورهای عرب با مسکو، و نیز واشینگتن، به توافق رسیده اند یا بطور ضمنی قول گرفته اند که بر مبنای معادلات جاری و در خدمت حفظ نظام سوریه بدون بشار اسد، باید ضرورت حفظ زمان بندی شد. اسد بر اریکۀ قدرت را درک و قبول کنند.

مشکل اصلی در سناریوی دوم مسئلۀ "تضمین" یا مشکل بود و نبود "اعتماد" میان بازیگران است. مشکل عبارت است از "اعتماد گم شده" ما بین هم. بازیگران، بدون استثناء. به همین دلایل، این یک بازی سیاسی وحشتناک است که در ویرانه های کشور سوریه و روی جنازۀ مردمان آن جریان دارد.

ایران هرگز یکی از طرفهای قابل اعتماد در این بازی به حساب نمی آید. روشن است که او نیز نمی تواند به طرفهای دیگر اعتماد کند. این کشور از همان بدو بحران و جنگ بوضوح و با تمام امکانات نظامی - سیاسی خود، از طریق "حزب الله" و "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی" و همچنین از طریق نفی پروژۀ ژنو - متضمن تشکیل یک حکومت انتقالی با اختیارات کامل از جمله برکناری بشار اسد - پشتیبان اسد و رژیم او بود.

ترکیه و اروپا در صدر فهرست کشورهای قرار دارند که مواضعشان روشن نیست. ترکیه نیروئی است که نخست شدید ترین مواضع را اتخاذ کرد اما بعدها با عقب نشینی از آن مواضع بیشترین نقش را در گرفتار کردن سوریه به معضلات جاری، بازی کرد. این کشور همراه با کشورهای خلیج وعده های بسیار دادند و با هزینه های گزاف، در سوریه نقشه ها پیاده کردند و سپس عقب نشستند.

روسیه و ترکیه تاریخی مشحون از رقابت و بی اعتمادی دارند. روسیه عظمت اتحاد جماهیر شوروی را به ارث برده است و ترکیه سودای بازسازی عظمت دوران عثمانی را در سر می پروراند. هردوی آنها نه فقط به اهمیت نقش منطقه ای و جهانی جغرافیای سیاسی سوریه فکر می کنند بلکه به منافع اقتصادی خود به شمول مسائل مربوط به لوله های گاز و راههای صدور انرژی بین اروپا و قفقاز هم می نگرند. هردو کشور در راس خود آدمهائی را دارند که مدعی نقش تاریخ ساز برای خود هستند. سوریه به صحنه تمرین شخصیت سازیهای مغرور ترک و روس تبدیل شده است.

یکی از نقاط قوت ترکیه همسایگی بلافصل آن با سوریه، و تسلطش بر راههای عبور مهاجران سوریه ای، کردها و عراقیها به کشورهای اروپائی است؛ موج مهاجرت بزرگی که اروپا را به هراس افکنده است. همانطور که ولادیمیر پوتین از برگ برنده ای مثل "مهاجران سوریه ای" (و تأیر اقدامات خود در سوریه برای متوقف کردن آن) در مذاکره با اروپا بهره برداری می کند، رجب طیب اردوغان نیز همین کار را انجام می دهد. البته نقطه قوت دیگر ترکیه وابستگی آن به پیمان اتلانتیک (ناتو) است. این موضوع البته موجب برخی نگرانیهای همیشگی مسکو بوده است؛ در صورتی که مجبور شود در جریان دخالتهای نظامی اش در سوریه، احیاناً به ترکیه هم دست اندازی کند. دولت آنکارا به ارزش این برگ برنده مهم خود، بخوبی واقف است. بنابراین مسکو حتی الامکان سعی می کند از خط لازم تجاوز نکند. آنکارا نیز می داند که هرگز قادر نیست "ناتو" را به صحنه جنگ سوریه بکشانند. در تصمیم گیریهای اروپا و آمریکا نه فقط در افتادن عملی با روسیه در بحران سوریه مطرح نیست، بلکه درگیر شدن مستقیم، با یا بی وجود روسیه در سوریه هم جائی ندارد.

وضع آلمان اما فرق دارد. این کشور اخیراً موضع روشنی در ایستادن کنار روسیه و ایران، حتی به بهای ایستادن در کنار رژیم اسد و با وجود "حزب الله"، اتخاذ کرده است.

فرانسه همیشه دو دل و متزلزل است. الان وقتی است که باید قطعیت پیدا کند. موقعیت متزلزل نه به نفع او و نه به نفع سوریه یا آن دسته کشورهای عربی است که برای فرانسه اهمیت و جایگاه بخصوصی قائل هستند. فرانسوا هولاند بارها دربار جنگی همه گیر که اروپا نمی تواند دامن خود را از آتش آن دور بدارد هشدار داده است و می گوید اقدام نظامی روسیه توازن استراتژیکی را برهم زده و اگر اروپا از خود تحرک نشان ندهد جنگ همه را فرامی گیرد. با این همه



هیچ استراتژی روشن و کاملی ارائه نمی دهد و فقط در حد اقدامات و گام‌هایی کوچک در اینجا و آنجا بسنده می کند که غالباً هم دیر هنگام بشمار می آید و کارساز نیست. این روزها فرانسه طرح یک قانون و مصوبه را به شورای امنیت ارائه داده در باب ممنوعیت استفاده از بشکه های انفجاری. این روزها؟ چرا یکسال پیش نه؟ فرانسه در داخل جامعه اروپا و با لحنی قدرتمدارانه، یکبار در برخورد به کم کاری آمریکا، سخن پراکنی می کند و اندک زمانی بعد همان کاری را انجام می دهد که در جریان مذاکرات اتمی با ایران کرد. به همین دلیل برای رئیس جمهور فرانسه خیلی نباید جالب باشد که رئیس جمهور روسیه درباره اش بگوید: هولاند "راه حل داهیانه" ای به او پیشنهاد کرد مبنی بر تشکیل نیروئی متشکل از "ارتش آزاد" و نیروهای تحت امر رژیم حاکم بر دمشق، برای تشکیل جبهه ضد "داعش". البته پوتین این راز را برای تمسخر هولاند برملا کرد و طبیعی است که هولاند این پیشنهاد را به دلیل بی نهایت احمقانه بودنش از بیخ انکار کند.

انگلیس هم برای خودش روشهای ویژه ای دارد. با اینحال سیاستهایش برای کسی پنهان نیست. تابع سیاست واشینگتن است و از آن الهام می گیرد. نخست وزیر داوید کامرون اینروزها از ضرورت حمایت از رژیم اسد و نیز همزمان کمک به "ارتش آزاد" سخن می گوید (مثل وضعیت عراق و رابطه همزمان با دولت مرکزی و اقلیم). او درست به زبان هولاند حرف می زند. چه بسا این زبان جدید توازن قوا در اتحادیه اروپاست که یا ازطرف واشینگتن حمایت می شود و یا اصلاً واشینگتن در این زمینه صاحب وحی است و بر ایشان نازل می کند.

چین در اینمورد حساب و کتاب ویژه ای دارد. در خاورمیانه نیروی مؤتلف روسیه است و تا زمانی که مجبور نباشد در امور استراتژیک روسیه دخالت نمی کند. و چون رابطه اقتصادی رضایت بخشی بین چین و کشورهای عرب وجود دارد ترجیح می دهد جانب احتیاط را نگه داشته و خود را از مهلکه حوادث منطقه دور نگهدارد.

اما در رابطه با آمریکا. در یک نگاه کلی، به نظر می رسد که ایالات متحده در یک انشعاب درونی بسر می برد با اینهمه از منظر استراتژیک و منافع درازمدت در موقعیتی کاملاً واحد قرار دارد. آنها از این موقعیت طلائی هم برخوردارند که دستگاه اجرائی آمریکا تصمیم به غرق نشدن در منازعات خاورمیانه و حتی الامکان عقب نشینی "داوطلبانه" از آن گرفته است.

روسها فکر می کنند که ایالات متحده به دلایل ساختاری، از نظر سیاسی، در حالتی از ضعف و تزلزل و عقب نشینی واقع شده است. برای روسیه مهم این نیست که کاترین اشتون بگوید آمریکا حاضر به "همکاری" با روسیه نیست، البته تا زمانی که طرفین بر ضرورت "توافق عملی در زمینه حفظ سلامت و امنیت یکدیگر" و هماهنگی در رابطه با عملیات هوایی اعتراف می کنند. برای روسیه مهم نیست که در آمریکا گفته شود که سیاست روسیه در سوریه "بد جوری عیبناک است"، تا زمانی که آمریکا همچنان بگوید که بر ضد این سیاست "معیوب" دست به اقدام معینی نمی زند. روسیه خوب می داند که چراغ سبز را برای مداخله در سوریه از واشینگتن دریافت کرده است بلکه در این مورد ترغیب هم شده است.

برای روسیه همین اندازه مهم است که با یک فرصت تاریخی روبرو شود تا از طریق سوریه موقعیت ژئوپولیتیکی خود در منطقه خاورمیانه را طراحی کند و روی نقشه ببرد. آنها در صددند که محور یا محورهای جدیدی در خاورمیانه به رهبری روسها بر پا دارند. آنها در پی ایجاد یافتن راه حلهائی برای معضلات خاورمیانه البته به رهبری و در چارچوب شرایط خویشند. سرفصل این نقشه نگهداشتن اسد بر اریک قدرت است آنهم ظاهراً بی اعتنا و برغم ادعاهای اروپا و آمریکا، و نیز، دولتهای عرب مبنی بر این که "قصاب" دمشق مشروعیت خود را در سوریه یا در سطح منطقه و عرصه بین المللی از دست داده است.

صرفنظر از این که در "نهایت" اسد از قدرت کنار زده شود یا در رأس قدرت در بخشی از سوریه تقسیم شده باقی بماند، امروزه مسکو اراده کرده رژیم اسد را در آیند سوریه "شریک" کند. برای همین هم مستقیماً دست به دخالت در کنار این رژیم و در پشتیبانی از اسد زده است. هدف این سیاست همانا شریک شدن روسیه به هر شکل در سرنوشت فردای سوریه است. روسیه در حال اجرای استراتژی نجات اسد و بازسازی توان اوست تا از او بعنوان یک برگ برنده قوی در گفتگوهای آتی خود با واشینگتن و پایتختهای اروپائی و عربی استفاده کند. در واقع هیچکس جز کرملین نمی داند استراتژی روسیه در قالب حفظ بشار اسد، اساساً چه بسا در خدمت نجات کلیت رژیم منهای خود اوست. حتی اگر به هر قیمت بخواهد او را فعلاً نگه دارد.

راست آنست که ولادیمیر پوتین به آگاهی هم دست اندرکاران رسانده است که روسیه حضور خود در آسمان سوریه را مشروع می داند زیرا این حضور بنا به درخواست رسمی حکومت سوریه انجام پذیرفته است. حکومت سوریه به همان میزان مشروع و قانونی است که در توافقنامه

رسمی روسیه و آمریکا در ارتباط با سلاحهای شیمیائی این کشور مشروع و قانونی بود. با وجود آن که در اظهارات اوباما در همان موقع غیرقانونی و نامشروع وصف می شد. مسکو از "نیروهای ائتلاف بین المللی" به رهبری ایالات متحده، توقع دارد که موقعیت او را به عنوان رهبری مشروع بر آسمان سوریه و بعنوان نیروئی که شرایط درگیری را به دیگران دیکته می کند، به رسمیت بشناسند. این آن اساسی ترین تغییری است که در مناسبات نظامی از زاویه ژئوپولیتیک و از نقطه سوریه، در منطقه بوجود آمده است.

اما مسکو به سوریه بسنده نمی کند، به همین دلیل می خواهد رهبری و سلطه خود را تحت پوشش جنگ علیه "داعش" به عراق نیز گسترش دهد و در این رابطه منتظر دریافت دعوتنامه رسمی از بغداد است تا دامنه عملیات خود را به اراضی این کشور نیز بکشاند.

( )  
 )  
 )  
 )  
 )

روسیه خطاب به آمریکا می گوید: ما فرماندهی عملیات را در دست داریم و شما باید با ما هماهنگ کنید. چرا که ما از مشروعیت ویژه ای که از سوریه تا عراق امتداد دارد برخورداریم . واشینگتن هر قدر هم که صدایش را بلند کند به این امر فعلاً گردن خواهد نهاد. چون حاضر به درگیر شدن در مداخله مستقیم نیست و نیز چون دولتهای منطقه در نتیجه امتناع آمریکا از مداخله، به روسها متوسل می شوند و درخواست کمک می کنند.

بدینگونه روسیه موفق می شود تا محور یاد شده را با شرکت عراق و سوریه و ایران ایجاد کند. پیام روسیه این است: من کارآترین و تواناترینم. آمریکا هم عملاً مخالفت نمی کند چون قصد ندارد کارآترین و تواناترین نیرو در خاورمیانه باشد.

اکنون پرسش این است، آیا هم این مواضع فقط به دلیل این است که اوباما قصد درگیر شدن در بحران خاورمیانه را ندارد؟ یا اینکه براساس استراتژی دراز مدت آمریکا ترجیحا باید رهبران روسیه به نقطه ای که میتواند باتلاق آینده آنها باشد کشیده شوند تا همه توهمات را که نسبت به عظمت و جایگاه پیروزمند دارند از کف بدهند؟

در باره جایگاه و موقعیت و نقش روسیه در سوریه دو دیدگاه متفاوت وجود دارد. یک نظر بر آن است که سوریه مثل افغانستان برای روسیه ویا ویتنام و سرنوشت آمریکا است. و نگاه دیگر میگوید در دوران افغانستان نیروهائی مانند آمریکا وجود داشتند که جهادگران مسلح را با هدف شکست دادن کمونیزم، یاری میرساندند. اما امروزه کسی نیست که بخواهد علیه روسیه نیرو بسیج کند و مسکو به همین دلیل از چیزی واهمه ندارد.

درمقابل باید توجه داشت که فقدان سازماندهی منظم و قیر قابل کنترل بودن تشکیلاتی مثل " داعش " و نیروهای مشابه آن چه بسا " افغانستان" پیش روی روسیه از آنچه روسیه دچارش شد ، پیچیده تر باشد. خواهیم دید!!!

منبع: الحیات، جمعه ۹ اکتبر ۲۰۱۵

\* خانم درغام روزنامه نگار لبنانی و مدیر دفتر الحیات در مقر سازمان ملل در نیویورک است.

## بحران پناهجویان و چالش های مدیریت آن

برنامه افق با شرکت فریدون خاوند، حمید نوذری و مهرداد درویش پور

[این برنامه را مشاهده کنید](#)

## قاره سبز، قصه های سیاه

گفتگوی نیوشا بقراطی از رادیو فردا با مهرداد درویش پور درباره موج پناهندگی به غرب

قاره سبز این روزها میزبان قصه‌های سیاه است؛ روایت در به دری و بی‌پناهی، داستان‌های تلخ جدایی، قصه امیدهای کوچک کم‌سو که گاه خیلی زود نومید می‌شوند.

تصویری که این روزها از بزرگترین آوارگی دسته‌جمعی دهه‌های اخیر از مقابل چشمان ما می‌گذرد، تصویری نیست که به این زودی‌ها از ذهن تاریخ و تماشاگران‌ش پاک شود؛ تصویر پسرچه کوچکی که آب تلخ دریا پیکر تسلیمش را سرد به ساحل نشانده، تصویر ۷۱ نفری که فشرده در هم در کامیونی میانه مهاجرت نافرجام هوا کم آوردند و خفه شدند، تصویر درماندگانی که مانند حیوان‌هایی در آغل تغذیه می‌شوند؛ تصویر اشک‌ها و دردها و مرگ‌های مکرر.

سرگذشت و سرنوشت این روزهای پناهجویان جنگ‌زده خاورمیانه‌ای سرگردان در اروپا، فراتر از یک اتفاق است و عمیق‌تر از «صرفاً» یک فاجعه انسانی. قصه این روزها، گره می‌خورد با مفاهیمی بطنی‌تر که عریان و بی‌واسطه، واقعیت «انسان» را تعریف می‌کند؛ کلان-مفاهیمی همچون اخلاق و وجدان، نوع‌دوستی و بیگانه‌ستیزی، مرز و خاک و نژاد و جغرافیا...

یک سو تصویر زنی بور و چشم‌آبی در تاریخ ثبت می‌شود که با پشت‌پایی خونسرد، پیرمرد عربِ کودک به بغل را نقش بر زمین می‌کند؛ در سوی دیگر تصویر صدها و هزاران آغوش گشاده غربی‌هایی که غذا و لباس و خانه‌شان را با آوارگان شرقی قسمت می‌کنند.

این هفته در برنامه «ساعت ششم» میزبان مخاطبان رادیو فردا و مهرداد درویش‌پور جامعه‌شناس مقیم سوئد بودیم تا به اوضاع وخیم پناهجویان در اروپا پردازیم و واکنش متفاوت کشورهای این قاره.

[به این گفتگو گوش کنید](#)